

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَوَدَّاعُوهُ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ بِهِ الْفُتُوحُ
لَيَكْفُرُنَّ بِهِ كُفْرًا كَثِيرًا



وَلَقَدْ جَاءَهُمْ نَبَأٌ مِنْ رَبِّكَ
فَكَفَرُوا بِهِ فَسُحِقُوا كُفْرًا



وَلَقَدْ جَاءَهُمْ نَبَأٌ مِنْ رَبِّكَ
فَكَفَرُوا بِهِ فَسُحِقُوا كُفْرًا



وَلَقَدْ جَاءَهُمْ نَبَأٌ مِنْ رَبِّكَ
فَكَفَرُوا بِهِ فَسُحِقُوا كُفْرًا



وَلَقَدْ جَاءَهُمْ نَبَأٌ مِنْ رَبِّكَ
فَكَفَرُوا بِهِ فَسُحِقُوا كُفْرًا

[illegible]

بنده از خاص و عام خصوصا از مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بحسب عدم استطاعت عدم فرصت
 است و لیکن سنت هالفت گفته شد و در سنتی الارادت از فقه حنا بدمی آرد می بر سر کد شستن سنت
 مکروه و فیکه خدمش دشوار افتد و از حیاست که امام احمد بن حنبل است امام شافعی فرموده لَوْ تَقَوَّيْ عَلَيْهِ لَخَلَّاهَا
وَلَكِنْ لَهُ كَلْفَةٌ وَمَوْنَةٌ اگر قدرت سید شیم بر روی نگاه سید شیم از آلکن کلفی و دشمنی در پادری
 اشتباه چون سونیت کذا شستن بوی سرخمن شده و جبهه بنیاد کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه با حیات
 بر سنت با وجود در بعضی بدن حضرت ایشان جمله محاب بر اتباع سنت چه بوده افتاب و هجرت می در جها طار
 غسل است بنا که خود حضرت ایشان بعد و ابانجیدیت من ثَرَكُ مَوْضِعِ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابِهِ كَيْفَ يَسْلَمُ
فَلْيَهْلِكَا كَمَا هَلَكَا مِنَ النَّارِ می بر که تک کند جای یک موی را از جنابت که نشود آزار اگر شود سبب آسمی
 مژگون چنین چنان در دروغ می نمودن فَرَعَا دَبِيتَ رَاسِي یعنی از جهت عهد مکر و عداوت عهد مکر
 با موی سر خود که آنها را از بچ و بن قطع میکنم ای چه خیار خلق هر عیاط مذکور است از شنبین و عید مبطور
 حجت قصد زنی غیر آن پس که با اعتدال از بزرگ نامعت ظاهری فرمود و در بعضی خلق میزد که بر دست میل
 قول علیه السلام من اتخذ شعرا فليحسن أو يخلقه رواه الطبرانی فی المعجم الاوسط کذا فی مجمع الزوائد
للطبرانی یعنی بر که موی بر بگذارد باید که خدمش از شستن دشمنه کردن بجای آورد و الا بتراند و بید است آنچه
 از او بر برده و شلی معده و سنن بود و درود و دشمنی من گان که شَعْرٌ هَلِكٌ مِثْرُهُ هر کس موی باشد باید
 او سازد و طبعی و شرح مشکوه می نویسد مراست بر سر تراشی سنت زبیر که از قسم تقریری علیه السلام است و او
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیت زیرا که حضرت ایشان از خلفای اشد پیغمبر
 آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است عَلَيْكُمْ لِسْتَنِي وَ سَنَتُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ لَا تَمِ
 کیر بطریق و در طریقه خلفای اشدین پس لامحاله مسنون باشد اما این جمیع و علی فاری در رد آن می آید که
 ولایت اباب فطردین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سازا محاب افق شد پس موجب نیست بنا آری
 با حق حضرت اباحت را قلم کرده و کوبه چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه رد و بر آن حضرت با وجود عدم
 مانعت آن سرور از قبیل تقریری علیه السلام متحقق شده و لامحاله سنت خواهد بود بنایت کار مهیت محض

۲
 رتبه از خاص و عام خصوصا از مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بحسب عدم استطاعت عدم فرصت
 است و لیکن سنت هالفت گفته شد و در سنتی الارادت از فقه حنا بدمی آرد می بر سر کد شستن سنت
 مکروه و فیکه خدمش دشوار افتد و از حیاست که امام احمد بن حنبل است امام شافعی فرموده
 لَوْ تَقَوَّيْ عَلَيْهِ لَخَلَّاهَا وَلَكِنْ لَهُ كَلْفَةٌ وَمَوْنَةٌ اگر قدرت سید شیم بر روی نگاه سید شیم از آلکن کلفی و دشمنی در پادری
 اشتباه چون سونیت کذا شستن بوی سرخمن شده و جبهه بنیاد کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه با حیات
 بر سنت با وجود در بعضی بدن حضرت ایشان جمله محاب بر اتباع سنت چه بوده افتاب و هجرت می در جها طار
 غسل است بنا که خود حضرت ایشان بعد و ابانجیدیت من ثَرَكُ مَوْضِعِ شَعْرَةٍ مِنْ جَنَابِهِ كَيْفَ يَسْلَمُ
 فَلْيَهْلِكَا كَمَا هَلَكَا مِنَ النَّارِ می بر که تک کند جای یک موی را از جنابت که نشود آزار اگر شود سبب آسمی
 مژگون چنین چنان در دروغ می نمودن فَرَعَا دَبِيتَ رَاسِي یعنی از جهت عهد مکر و عداوت عهد مکر
 با موی سر خود که آنها را از بچ و بن قطع میکنم ای چه خیار خلق هر عیاط مذکور است از شنبین و عید مبطور
 حجت قصد زنی غیر آن پس که با اعتدال از بزرگ نامعت ظاهری فرمود و در بعضی خلق میزد که بر دست میل
 قول علیه السلام من اتخذ شعرا فليحسن أو يخلقه رواه الطبرانی فی المعجم الاوسط کذا فی مجمع الزوائد
 للطبرانی یعنی بر که موی بر بگذارد باید که خدمش از شستن دشمنه کردن بجای آورد و الا بتراند و بید است آنچه
 از او بر برده و شلی معده و سنن بود و درود و دشمنی من گان که شَعْرٌ هَلِكٌ مِثْرُهُ هر کس موی باشد باید
 او سازد و طبعی و شرح مشکوه می نویسد مراست بر سر تراشی سنت زبیر که از قسم تقریری علیه السلام است و او
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیت زیرا که حضرت ایشان از خلفای اشد پیغمبر
 آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است عَلَيْكُمْ لِسْتَنِي وَ سَنَتُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ لَا تَمِ
 کیر بطریق و در طریقه خلفای اشدین پس لامحاله مسنون باشد اما این جمیع و علی فاری در رد آن می آید که
 ولایت اباب فطردین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سازا محاب افق شد پس موجب نیست بنا آری
 با حق حضرت اباحت را قلم کرده و کوبه چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه رد و بر آن حضرت با وجود عدم
 مانعت آن سرور از قبیل تقریری علیه السلام متحقق شده و لامحاله سنت خواهد بود بنایت کار مهیت محض

[illegible]

[illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

مثل ما دات مرض در درج دورا منزع نیست تا آن نودی در شرح مسلم بگوید استمع العلماء علی کراهیه
الفرج اذا كان في موضع منفرجه لان يكون الماء او نحوها من اتقان کرده اند علماء
که است قمع و فیکه باشد در مواضع منفرجه بهر حال که در حکم علاج مرض مثل آن بر اقم الحروف کو تخفیف
بوضع منفرجه بنا بر جریان عادت آن فرد است در زمین قمع و اگر استنش عام تر است که اسب من از اجابت که
محدث ملوی در شرح سفر السعاده می آورد حلق بعضی که در دست که بحین علاج مسئله زنا از اموی
سردن طلقا را دست که برضه در دست مرض در مشکله به صاحب از ابن المومنین علی در دست حق رسول الله
صلی الله علیه و آله ان یخلق المرأة رأسها کما کاللسان منفع فرموده است بهر خدا صابا السعاده و علم از
زن موی برش او صاحب بداید و علس میکار در ذرا که حلق سر در حق نبی مشکله است بهر که حلق برش می بود
از اجابت که در حلق برش و کسی ظاهر حالت بر نیامدن تا یکسال است لازم می آید در دانی مالکیری بود
و خلق المرأة رأسها فان خلعت لوجع اصابعها کما کاللسان لان خلعت في ذلك تشبه بالاصابع
فهو بكونه في الذکر و هو کذا في الشکله و الخنثی منی اگر زن هر خود را حلق نمود پس اگر بر نفس
دردی کرده که او را عارض من باشد که ناز و اگر را می تشابه و ساخته که دست مسئله زنا از از اشیدنی
بر نادرش مشابه مردان است قال حکله کما کاللسان و الخنثی منی النساء الذین یجذون خور
تحت شمشیر بالرجال کذا فی التهایة الخنثی منی یعنی زنا که موی خود را بر می شایب مردان
میسازند و در باز بر می آید اگر از زن شود بر باشد نیز دست زیرا که در معصیت خالق طاعت مخلوق و نیست که
علی فارسی مدقه تا شرح است می و اما النساء و الخنثی منی بر سلسل اشعار هن کما یجذون جمه از زنان
آنها سلسل جاز و مویهای خود را و نادرش تصور سازند چون ازین برود در و با ارسال موی مخصوص زن
ثابت کرد بر معلوم که مردان با ارسال آن منزع است تا شایب زنان لازم نیاید مسئله محرم را قبل از وقت
معمود و در کردن موی مرد من ناخن که بدم علیه جاز نیست در سراج الوری کمال محرم می آید که کثیر
و لا شعر بیده و کسبونی فی ذلک الخلق بالنعو و التور و الفلح بالاسنان و عذرة و لا یجوز
من الخنثی یعنی حامی حالت احرام حلق کنند سر خود و موی برش را بر برش و برین منع شرع است و در کردن

در شرح مسلم
بگوید استمع العلماء
علی کراهیه
الفرج اذا كان
في موضع منفرجه
لان يكون الماء
او نحوها من اتقان
کرده اند علماء
که است قمع و فیکه
باشد در مواضع
منفرجه بهر حال
که در حکم علاج
مرض مثل آن بر
اقم الحروف کو
تخفیف

از بخت آنکه مثل هذا مثل الذي نصي وهو مكشوف وادع عند الزاوية عن غير
 یعنی مثل اصل عاقص اندکی است که نماز را در حالیکه دستش برکت بسته باشد جزای کوبیده است چون
 سویی نشت باشد و بعد از زمین خواند افتاد و صاحبش ثواب عید آنها خواهد یافت اگر مسطور باشد اما
 عید کرده و دست است دست برکت بسته پدید آرد و امیر کوین علی کرم الله وجهه از آن حضرت روایت کرده است
 شکره في الصلوة كأنه كحل الشيطان رواه عبد الرزاق جميع من بربر موی خود را در نماز پاره ایست
 است که در فی البرهان عقیص چند صورت دارد یکی آنکه مویها جمع کرده بر باسه و وسط سر را مسح و غیره و تند و
 دوم آنکه دو آب را کرد و وسط سر چندینجا که زمان در بعضی اوقات سازد سوم آنکه مویها را جمع کرد و بر جای
 یا وسط سر رفته یا آخره بر بند چای آنکه مویها را اجاب تمام جمع کرده سر نهاد و اصولی خلی کند که فی باب
 و فداوی عالمکبی منجمه کرد و مات نماز می آید و بکن عقیص شجره و هو جمع الشعر علی التواضع و سکن
 لشعر حتى لا يحل كذا في التبيين واحتلف الفقهاء على قولين قيل ان تجمعها وسط راسه
 بسن و قيل ان يلفق و يثبه حول راسه كما فعلت النساء و قيل ان يجمعها من قبل القفا و
 تمسكه بحبل او حرقه و كل ذلك مكروه كذا في البحر الزاقي باطل عن جماعة السيار ثم عرفت
 ازین عادت و روایات مستنبط میشود که عقیص فی نفسه کرده است که حالت نماز و بلند افتاد از او مروی
 نمازی آرد و مویهاست آنچه طاعی قاری در شرح حدیث کاین میفرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم
 بصفه دنیوی آرد و اگر آدمین هذا الشعر هو الكحل لجمع و عقیص منی مراد از آن مویهاست که
 کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کاهی موی خود را مسطور فرموده اند
 فلا محال فی نفسه کرده نباشد که حالت نماز که در آن بنی آرد و بسته مسکه تا زمان وقت غسل آب را بپاشد
 در اصل مویهای بافته خود که نیست بخلاف مردان و تحسین مسلم از ام سلمه روایت هفت ما رسول الله
 امرأة أشد صفرا مني فانفضته لئلا يلحقها به فقال لا تأمئتيك أن تحي مني و صلى الله عليه
 حشمت نبی اکرم با رسول الله من نلی ام که سخت میافتم موی سر خود را آیا بکنتم از بار غسل جنابت پس
 مشکن جز این نیست که بست ترا که بر بینی آب بپاشد و گفت دست بر سر خود نه بار طاعی قاری می آرد

در این باب از آنکه مویها را در نماز جمع کرده و بر باسه و وسط سر را مسح و غیره و تند و دوم آنکه دو آب را کرد و وسط سر چندینجا که زمان در بعضی اوقات سازد سوم آنکه مویها را جمع کرد و بر جای یا وسط سر رفته یا آخره بر بند چای آنکه مویها را اجاب تمام جمع کرده سر نهاد و اصولی خلی کند که فی باب و فداوی عالمکبی منجمه کرد و مات نماز می آید و بکن عقیص شجره و هو جمع الشعر علی التواضع و سکن لشعر حتى لا يحل كذا في التبيين واحتلف الفقهاء على قولين قيل ان تجمعها وسط راسه بسن و قيل ان يلفق و يثبه حول راسه كما فعلت النساء و قيل ان يجمعها من قبل القفا و تمسكه بحبل او حرقه و كل ذلك مكروه كذا في البحر الزاقي باطل عن جماعة السيار ثم عرفت ازین عادت و روایات مستنبط میشود که عقیص فی نفسه کرده است که حالت نماز و بلند افتاد از او مروی نمازی آرد و مویهاست آنچه طاعی قاری در شرح حدیث کاین میفرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم بصفه دنیوی آرد و اگر آدمین هذا الشعر هو الكحل لجمع و عقیص منی مراد از آن مویهاست که کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کاهی موی خود را مسطور فرموده اند فلا محال فی نفسه کرده نباشد که حالت نماز که در آن بنی آرد و بسته مسکه تا زمان وقت غسل آب را بپاشد در اصل مویهای بافته خود که نیست بخلاف مردان و تحسین مسلم از ام سلمه روایت هفت ما رسول الله امرأة أشد صفرا مني فانفضته لئلا يلحقها به فقال لا تأمئتيك أن تحي مني و صلى الله عليه حشمت نبی اکرم با رسول الله من نلی ام که سخت میافتم موی سر خود را آیا بکنتم از بار غسل جنابت پس مشکن جز این نیست که بست ترا که بر بینی آب بپاشد و گفت دست بر سر خود نه بار طاعی قاری می آرد

معه مروج من سبيل غراون را بخطا زنت سببه آسانی درین سببه است از اخطا طریقه که شایان
 مروج از امثال این نوعی است و از این جهت که در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقصیر می فرماید
 بعد من یزید طهارة شعره لا یمن و هو قول جمهور العلماء و هو من جعله الشافعی
 خالف فی ذلك أبو جعفر الزهیری منهم من خالف طهارة شعره و طهارة السلام و ذهب
 جماعة غیره مسئله اگر کسی سر جوانی بزد و زرد و بعد آن بوی سپید و شیرین و دام بام بر جان
 لازم نیاید و نزد صاحبیه حکومت عدل لازم کرده که فی النسا را خانه ناطقانه و بوی حکومت عدل
 است که مخلوق را بعد فرض کرده با بوی مذکور غیر آن قیمت کنند پس چه قدر تفاوت بین باشد این
 عدل مسئله اگر کسی بعد سر که بزرگ و خوش زیور من بعد جایش بوی سپید و شیرین و دام بام بر جان
 لازم آید یعنی مخلوق را بعد فرض کرده قیمتش با اصول اشیاء را به و غیره باشد قرار دهند و تفاوتها
 از خالق و مانند آنکه قیمتش با بعد و بدون آن مشخص کنند چنانکه در حکومت عدل میباشد زیرا که در بعض
 حدیث بارجریان عادت باطله فاسده حرام بود و حتی حرام شرعاً مقوم حساب میکنند که فی النسا را خانه
 مسئله نقص که عبارت از بستن بوی هر مجتمع کرده بر سر و آزار دهنده ی جزوه بود معروف گویند در حدیث
 ناز که در دست نام نوی در نذیب خود از او صیدی آمد العفص ضرب من الصفر و هو ان ملکوی
 الشعر علی الرأس و از لیث نقل میکند العفص ان تاخذ المرأة کل خضلة من شعر فلوها و تعفها
 حتی یبقی فیها التواء ثم یسلها و جزئی در بیان بگوید العفصة الشعر المعفوس و هو یحرق المعفوس
 و اصل العفص الی و ادخال اطراف الشعر فی اصوله و در ضرب بطور است العفص من باب
 ضرب جمع الشعر علی الرأس و قد لیه و ادخال اطرافه فی اصوله و دلیل را اینست حدیث ابو امام
 است انه مر به الحسن بن علی و هو یصلی و قد عفف صفرته فی فها فحلها قال لیس الیه الحد
 معضا فعال قبل علی صلواتك ولا تعصب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو
 ذلک یقول الشیطان رواه الزهیری و زیدی نقل این حدیث مکرر حدیث ابی رافع حسن بن علی
 رایت نزد اهل علم و بعد رایت که هو ان یصلی الرجل و هو معفوس شعره اسی و زید و غیره است

معه مروج من سبيل غراون را بخطا زنت سببه آسانی درین سببه است از اخطا طریقه که شایان
 مروج از امثال این نوعی است و از این جهت که در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقصیر می فرماید
 بعد من یزید طهارة شعره لا یمن و هو قول جمهور العلماء و هو من جعله الشافعی
 خالف فی ذلك أبو جعفر الزهیری منهم من خالف طهارة شعره و طهارة السلام و ذهب
 جماعة غیره مسئله اگر کسی سر جوانی بزد و زرد و بعد آن بوی سپید و شیرین و دام بام بر جان
 لازم نیاید و نزد صاحبیه حکومت عدل لازم کرده که فی النسا را خانه ناطقانه و بوی حکومت عدل
 است که مخلوق را بعد فرض کرده با بوی مذکور غیر آن قیمت کنند پس چه قدر تفاوت بین باشد این
 عدل مسئله اگر کسی بعد سر که بزرگ و خوش زیور من بعد جایش بوی سپید و شیرین و دام بام بر جان
 لازم آید یعنی مخلوق را بعد فرض کرده قیمتش با اصول اشیاء را به و غیره باشد قرار دهند و تفاوتها
 از خالق و مانند آنکه قیمتش با بعد و بدون آن مشخص کنند چنانکه در حکومت عدل میباشد زیرا که در بعض
 حدیث بارجریان عادت باطله فاسده حرام بود و حتی حرام شرعاً مقوم حساب میکنند که فی النسا را خانه
 مسئله نقص که عبارت از بستن بوی هر مجتمع کرده بر سر و آزار دهنده ی جزوه بود معروف گویند در حدیث
 ناز که در دست نام نوی در نذیب خود از او صیدی آمد العفص ضرب من الصفر و هو ان ملکوی
 الشعر علی الرأس و از لیث نقل میکند العفص ان تاخذ المرأة کل خضلة من شعر فلوها و تعفها
 حتی یبقی فیها التواء ثم یسلها و جزئی در بیان بگوید العفصة الشعر المعفوس و هو یحرق المعفوس
 و اصل العفص الی و ادخال اطراف الشعر فی اصوله و در ضرب بطور است العفص من باب
 ضرب جمع الشعر علی الرأس و قد لیه و ادخال اطرافه فی اصوله و دلیل را اینست حدیث ابو امام
 است انه مر به الحسن بن علی و هو یصلی و قد عفف صفرته فی فها فحلها قال لیس الیه الحد
 معضا فعال قبل علی صلواتك ولا تعصب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو
 ذلک یقول الشیطان رواه الزهیری و زیدی نقل این حدیث مکرر حدیث ابی رافع حسن بن علی
 رایت نزد اهل علم و بعد رایت که هو ان یصلی الرجل و هو معفوس شعره اسی و زید و غیره است

در سئل و فتنی در شرح مراد استقیم بکار و مخارجه است که بسیار بطور خود بگذشت بسند است و بدین
در سئل و فتنی بر دو جائز است و فرق فصل است که در اقبل مسلم در کردن بوی هر تاد و فتنی
از ان جائز بل سنون چند بیان می آخضرت روایات مختلف آمده در روایات سنن کان سنن رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم ان النصف ذبیحه بود موسی سر آخضرت صلی الله علیه و سلم تا نصف بر دو کور
دی و جمع الوسائل می آر د از نصف مطلق بعضی را دست نشانال باشد کم و بیش از محاذات کوش قد
روایت دیگر آمده کان یکلغ شعرة عجمه اذ سجد بود که میرسد بوی آخضرت نازمه بر دو کوش می در
روایت دیگر است کان که شعرة عجمه اذ سجد بود آخضرت موسی بالای دوش بخار از
شعرة کوش یعنی بنوعی بعد رجه که تادوش باشد رسیده بود که از شعرة کوش و ترا نه بود ای میان کوش
و بنا کوش افتاد و این را لکه کونیز رجه نام قریب و تنگیس کذا فی المشارق و این بر حدیث نری
در مثال آن در ده و توافق روایت لغیر هت پنجه بخاری از آنست که بین اذ سجد و رجه جرمی در نه
می آر و جمعه موسی هر که بر دوش و فتنه موسی هر که تا بنا کوش سجد و گاهی جرم را مطلق کند چنانکه در
حدیث گاست بجنته ضرب قریب بما بین متنگیسه بود موسی آخضرت که قریب بر دو دوش می نه بود
روایت برابر این عاز آمده که شعرة عجمه بکنکبه یعنی آخضرت را موسی سر بود که بر دو دوش می نه بود
روایت نام مانی آمده که اذ رفع عذا اثر او را چهار کوس بود و در جانب یک دوش و در جانب دیگر
را نیز ترمزی در مثال نبوی و است کرده و این ش روایت ظاهر مخالف یکدیگر و اف نه که محدثین
شرح احادیث در وجه تطبیق آنها متوکلها بکار بر نه فاضل عیاض میفرماید آنچه از موسی بر مقدم بر
تا نصف کوش می افتاد و موسی که بعد از ان بود تا نازمه کوش و همین ترسیب پنجه پس سجد بود تا دوش برسد
و جمع الوسائل که بدین وجه تطبیق خالی از غلط نیست چه ظاهر ازین روایات است که بیان مجموع باطل است
آخضرت بوده است شیان بر قطع و امام نووی جمعیت این بطلان سکون اختلافان حالات باختلاف است
چرا که بر تراسی عجمه و بر واقع میشد بکوش میرسد و اگر عجمه میفرمود تا نصف کوش واقع میشد
به انقیاس قاله عجمه تقاریر شرح الشمائل و هکذا فی الخواهر و عجمه للعاد و نظیر بنا

ع
در سنن
موسى
در سنن
موسى

ع
در سنن
موسى
در سنن
موسى

درین مورد در بابیت بل ساندین بعد مروتی در هر ای می رود لکن علی الاطلاق آن متعین
صغائر هائی فی الغسل و الاغتسال و السجود و کس علیها کذا و اینها هم از حدیث
که ترازو از باسوی یافته گرفته است اما در موی غیر یافته آب رسانیدن واجبست کذا فی العاکبرین
مردان را رسانیدن آب در همه مویها اگر چنانچه باشند وقت غسل واجبست کذا فی محط الشریع
فوق موی هر که در سنست و سدل منوخ قاله المغلا فی فقه بعضی فرق غسل سدل باز کذا فی
المراة و فرق عبارت از دو حد کردن موی هر جانب بین دو بار و ارسال آنها از سر کس هر جانب
سهله و سدل ارسال آنها کرد در هر دو تن تصیف و قاعی غراب می رود الفرقان قسم بصفتین
و بر سدل خضامین جانب بینه علی الصدیق و خضامین جانب بیهار علی الصدیق و السدل
از ارسال الشعر حول الرأس من غیر آن قسم بصفتین و کان النبی علیه السلام عند معلوم
المدينة یسئل و کذا المسئل و کذا آنکه حیدر بیل حاضر با الفرق فرق النبی علیه السلام
المسئل و از کلام صاحب موسر صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل با خن مجموع بر قفا مشیت
یکوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از سر قفا باز فرق کرد یعنی دو فرق ساخت بر یک فرق
از یک جانب و همچنین از این عباس موی شده کان النبی صلی الله علیه و آله لم یحبش مواعده اهل الخ
فی الزنوفه کان کل لیل یسئلون استعاره و کان یسئلون یسئلون و قسم سدل النبی صلی الله علیه و آله
ناصبه فرق بحد بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دست میداشت موافقت اهل کتاب و از آنجا و را حکم میشد
و بود و اهل کتاب که سدل نمیداد و مکرر بر حق میاستند پس سدل نمود و حضرت موی پیشانی را اول و بعد
فرق اختیار کرد و دو محدث دلموی در شرح مشکوٰه میگوید بعضی گویند استخار فرق با جهاد بود و از حضرت در
مخالفت اهل کتاب چه موافقت اول سلام مقصد ایلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید او را حجاج
از ایشان از قصد ایلاف و غایب گردانید او را بر نامه دین مخالفت کرد ایشان را و بعضی امور قاطعاً جرات
حجت موافقتهم درینست که وی صلی الله علیه و آله و سلم مخیر بود و در آن اگر شریعت بودی لازم و محتمل کشتی در
بعضی باشد آید هست که اگر متفرق میشد مویها فوق مینهاد و الا سیکندشت بر حال خودی تلف نمودی

درین مورد در بابیت بل ساندین بعد مروتی در هر ای می رود لکن علی الاطلاق آن متعین
صغائر هائی فی الغسل و الاغتسال و السجود و کس علیها کذا و اینها هم از حدیث
که ترازو از باسوی یافته گرفته است اما در موی غیر یافته آب رسانیدن واجبست کذا فی العاکبرین
مردان را رسانیدن آب در همه مویها اگر چنانچه باشند وقت غسل واجبست کذا فی محط الشریع
فوق موی هر که در سنست و سدل منوخ قاله المغلا فی فقه بعضی فرق غسل سدل باز کذا فی
المراة و فرق عبارت از دو حد کردن موی هر جانب بین دو بار و ارسال آنها از سر کس هر جانب
سهله و سدل ارسال آنها کرد در هر دو تن تصیف و قاعی غراب می رود الفرقان قسم بصفتین
و بر سدل خضامین جانب بینه علی الصدیق و خضامین جانب بیهار علی الصدیق و السدل
از ارسال الشعر حول الرأس من غیر آن قسم بصفتین و کان النبی علیه السلام عند معلوم
المدينة یسئل و کذا المسئل و کذا آنکه حیدر بیل حاضر با الفرق فرق النبی علیه السلام
المسئل و از کلام صاحب موسر صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل با خن مجموع بر قفا مشیت
یکوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از سر قفا باز فرق کرد یعنی دو فرق ساخت بر یک فرق
از یک جانب و همچنین از این عباس موی شده کان النبی صلی الله علیه و آله لم یحبش مواعده اهل الخ
فی الزنوفه کان کل لیل یسئلون استعاره و کان یسئلون یسئلون و قسم سدل النبی صلی الله علیه و آله
ناصبه فرق بحد بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دست میداشت موافقت اهل کتاب و از آنجا و را حکم میشد
و بود و اهل کتاب که سدل نمیداد و مکرر بر حق میاستند پس سدل نمود و حضرت موی پیشانی را اول و بعد
فرق اختیار کرد و دو محدث دلموی در شرح مشکوٰه میگوید بعضی گویند استخار فرق با جهاد بود و از حضرت در
مخالفت اهل کتاب چه موافقت اول سلام مقصد ایلاف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید او را حجاج
از ایشان از قصد ایلاف و غایب گردانید او را بر نامه دین مخالفت کرد ایشان را و بعضی امور قاطعاً جرات
حجت موافقتهم درینست که وی صلی الله علیه و آله و سلم مخیر بود و در آن اگر شریعت بودی لازم و محتمل کشتی در
بعضی باشد آید هست که اگر متفرق میشد مویها فوق مینهاد و الا سیکندشت بر حال خودی تلف نمودی

زن در پیش بنابر جریان عادت نماز است که منبر و صلوات بخواند صاحب بدیه در جنس سکون در
 صلوات می شود که سوره می خواند خست آمده در کنار بالان را امام محمد مذکور است عن ابن عباس که باسی بالوصل فی
 التماس لیاکان صوماً قال محمد و به یأخذ و هو قول ابی حنیفه در موطا آورده هو قول ابی حنیفه
 والعامة من فقهاء ائمتنا و در مطالب المومنین آرد زیادت موی آدمی سبب کرامت جمیع اجزا جائز نیست
 موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر سید نباشد نیز وصل کونجام است اگر باشد باذن شوهر سید جائز است بوالص
 مسئله زنا زنا را بشمار موصوله غیر خودشان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمیه مسئله زنا را باستن
 برشتهای سبب از ابریشم و غیر آن جائز است محدث یومی آرد اما باستن موی برشتهای سبب از ابریشم و غیر آن که
 مشابهت موی دارد جائز نیست اگر است کذا فی مجمع البحار مسئله زنا را وصل کونجام یافت در موطا جائز است
 توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شرعاً بر موی آرد اما اذا وصلک بغیره من خرقه و غیره اقلید محل فی التمس
 اما و فیکه وصل موی غیر موی از قسم باره جاید غیر آن پس آن در پی دلیل نیست مسئله اگر غلامی موی
 پیشانی برشته باشد باستن بر سر سید که بر پیشانی موی مصلی سازد که موجب بادت نشن او یکد و دو اکر غلام
 برای خدمت بود زیادت مذکور در آن جائز نباشد کذا فی المطالب العالمیه تا قاعداً علی المحیط مسئله کذا فی
 موی بر بدن مومنین شانه کردن که از بر پیشانی و عبار در آن حرک و سوسن افتد و مسئله کرد و چنانکه طریقه بعض
 فقر است بر عتد خلاف سنت مشابهت است در آن بچوکیان نبود کذا فی المطالب تا قاعداً علی محیط مسئله کذا فی
 مسئله که اشتراف و اب بطریق شرعاً و علویان که شمارشان شده است غیر ایشان را کرده است از قسم تمسک کذا
 فی الاحیاء و از جای مستنبط میشود که گذاشتن ذواب و از ابروی علامت کرده است اگر موی بر پیشانی بگردد بود
 بچنانکه بر موی نیست و نیز دلالت میکند بر موی حدیث غیر مومنی چنانکه گذاشت مسئله بافتن کسوان و از او غیر
 احرام کرده است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تلبسوا بالتلبسید می آرد ای لا تلبسوا و استبرأ
 کالتلبسید و چنانکه مکرر فی غایه الاحرام فصل دوم در احکام محیه یعنی بر شستن آید نیست که عید با کسب
 از موی ذوق برود و حرام کذا فی القاموس و از آن جهت محیه گویند که بر موی بر و در آن بالغ موی استخوانیست بر آن
 باشد از است و صاه و محلی محلی یعنی زدا و لعلک سفل شکر کذا فی المغرب گویند محی عبارتست از شستن بدن با صابون

۱۷
 در جنس سکون در
 صلوات می شود که
 سوره می خواند
 خست آمده در کنار
 بالان را امام محمد
 مذکور است عن ابن
 عباس که باسی
 بالوصل فی التماس
 لیاکان صوماً
 قال محمد و به
 یأخذ و هو قول
 ابی حنیفه در
 موطا آورده
 هو قول ابی
 حنیفه
 والعامة من
 فقهاء ائمتنا
 و در مطالب
 المومنین آرد
 زیادت موی آدمی
 سبب کرامت جمیع
 اجزا جائز نیست
 موی غیر آدمی
 اگر زنی را شوهر
 سید نباشد نیز
 وصل کونجام
 است اگر باشد
 باذن شوهر سید
 جائز است بوالص
 مسئله زنا زنا را
 بشمار موصوله
 غیر خودشان
 جائز است بر قول
 مختار کذا فی
 العالمیه مسئله
 زنا را باستن
 برشتهای سبب
 از ابریشم و غیر
 آن جائز است
 محدث یومی آرد
 اما باستن موی
 برشتهای سبب
 از ابریشم و غیر
 آن که مشابهت
 موی دارد
 جائز نیست اگر
 است کذا فی
 مجمع البحار
 مسئله زنا را
 وصل کونجام
 یافت در موطا
 جائز است
 توضیح الحواشی
 بعد ذکر وصل
 شرعاً بر موی
 آرد اما اذا
 وصلک بغیره
 من خرقه و غیره
 اقلید محل فی
 التمس اما و
 فیکه وصل موی
 غیر موی از
 قسم باره
 جاید غیر آن
 پس آن در پی
 دلیل نیست
 مسئله اگر
 غلامی موی
 پیشانی برشته
 باشد باستن
 بر سر سید که
 بر پیشانی موی
 مصلی سازد که
 موجب بادت
 نشن او یکد و
 دو اکر غلام
 برای خدمت
 بود زیادت
 مذکور در آن
 جائز نباشد
 کذا فی المطالب
 العالمیه تا
 قاعداً علی
 المحیط مسئله
 کذا فی
 موی بر بدن
 مومنین
 شانه کردن
 که از بر
 پیشانی و
 عبار در آن
 حرک و سوسن
 افتد و مسئله
 کرد و چنانکه
 طریقه بعض
 فقر است
 بر عتد خلاف
 سنت مشابهت
 است در آن
 بچوکیان
 نبود کذا فی
 المطالب تا
 قاعداً علی
 محیط مسئله
 کذا فی
 مسئله که
 اشتراف و
 اب بطریق
 شرعاً و
 علویان که
 شمارشان
 شده است
 غیر ایشان
 را کرده است
 از قسم
 تمسک کذا
 فی الاحیاء
 و از جای
 مستنبط
 میشود که
 گذاشتن
 ذواب و از
 ابروی
 علامت کرده
 است اگر موی
 بر پیشانی
 بگردد بود
 بچنانکه
 بر موی
 نیست و نیز
 دلالت
 میکند بر
 موی حدیث
 غیر مومنی
 چنانکه
 گذاشت
 مسئله
 بافتن
 کسوان و از
 او غیر
 احرام کرده
 است صاحب
 توضیح
 الحواشی در
 شرح حدیث
 لا تلبسوا
 بالتلبسید
 می آرد ای
 لا تلبسوا
 و استبرأ
 کالتلبسید
 و چنانکه
 مکرر فی
 غایه
 الاحرام
 فصل دوم
 در احکام
 محیه یعنی
 بر شستن
 آید نیست
 که عید
 با کسب
 از موی
 ذوق
 برود و
 حرام
 کذا فی
 القاموس
 و از آن
 جهت
 محیه
 گویند که
 بر موی
 بر و در
 آن بالغ
 موی
 استخوانیست
 بر آن
 باشد از
 است و
 صاه و
 محلی
 محلی
 یعنی
 زدا و
 لعلک
 سفل
 شکر
 کذا فی
 المغرب
 گویند
 محی
 عبارتست
 از شستن
 بدن با
 صابون

زیرا که از شیعین می سرزاند و یا علم علی علیه السلام می کشد و کما دفع فی الصبح پس مناسبت در بعضین
است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در حج و عمره طعن میفرموده زبان قریب از طعن تا نصف کوشش نموده
بدرج ناهوش میزد کسی از او باغ میشاید و خود را نکارت و نه برکات و نیست قاتل علی الفارسی حدیث نبوی
در سراج آورده که یک سال با سید بن شاذان میگردید و در میبود و در خیر این حال که او را حکم روت زیاد از یکسکین را
ریشه لاد در قافه میگرداند لَا تَكُنْ مِنَ الْفُجَّارِ لَا تَكُنْ مِنَ الْفُجَّارِ لَا تَكُنْ مِنَ الْفُجَّارِ لَا تَكُنْ مِنَ الْفُجَّارِ لَا تَكُنْ مِنَ الْفُجَّارِ
مینماید و نیز در شرح منتهی الارادات گفته است که از کلام عَلَىٰ مَنكِبَيْهِ باک نیست بزرگ کردن میوی را بزرگ
و در حق دین بود و او این ششم دست که میگفت بود در کسب این گفت در قطع میگویم آنرا زیرا که آنحضرت
و یکمرت از این طریقی طعن افشا ط که با خود این کنند پس ما را انس حجت بزرگ دست مبارک نگاه میدارند و از
سکندر ارقم اعرجی که او را ارسال علی الاطلاق ما نیست سبب مخصوص بودن آن زبان لازم آمدن شیعیه
با ایشان کما سبب استباه در سن بود او را در سرور عالم دست يَعْلَمُ الرَّجُلُ خُرْمَهُ كَمَا سَلَّ طَرَفُهُ
و استنلال از او چه خوش است زیرا سدی اگر نمودی درازی میوی را و در فرشتان از او را از حد و چنان
حدیث سبع سید سید میوی خود را بر شیعیه قاکوشن از خود و تا نصف ما که شت گذانی الهکوه و این حد
مرآة دلالت بر کرات درازی میوی از حد مذکور را در انقباض این که است مخصوص باینکه مسطور و امثال آن
بوده است حجت آنکه او بر هر کس میویا تخم نموده پس علتش تخم است گذانی الهکوه و عوایت اینچه بعد از
ست هر که دیدی که بسیار تخلف میکنند در کردن میوی آرسنه آن از این که کرده و ارقم اعرجی که او را
خودش میبینی توقف یافته میوی خود را تا دوش گذشت اگر باعث کرات مطلق و از این من که ده شود پس
فیش که سبب صاحب بود نش از فهم دیگران معتبر است باید که زیادت از کوشش جابر نباشد حال آنکه بالا نشان
جائز است متذانی که میوی شریعت را در بر و برای بخا و از زیادت کوشش و در بلند علی قاری مدد قافه بگوید که درازی
ممنوع است مسئله اول که در میوی میوی هر جا که عادت سنوات مردوزن دورا ممنوع بیل قول علیه السلام
لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ لعن کند خدازن ماصله و زن مستوصله را و جمله زنیکه وصل میوی زن
دیگر را بدستوصله زنیکه از زن دیگر وصل میوی کنند و این کم زن مرد و در او را شامل است قاتل الفارسی

در سراج آورده که یک سال با سید بن شاذان میگردید و در میبود و در خیر این حال که او را حکم روت زیاد از یکسکین را ریشه لاد در قافه میگرداند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دریا قبل منقول شد و معارضت چه مطلق معنای کعبه عام است از قدس فیہ و اداری آن و مقتضای
۲۱ سال طلوع است که مصادقات رقبه قدس فیہ از ادقبا و نقبای کاهین در جواب بنیشت ۱۰ و درین
کرده اند اول تا که صاحب سیم القدر بیان فرستد و آن نسبت که از زادی این حدیث عبدالسدر بر قطع کعبه
اداری رقبه ثابت است لسانی البخاری کان ابن عمر کذا صحیح او اعتمر قبض علی الحینه فما فضل الله
و کذا و داه بود او و دلسانی و محمد بن حسن آثاره و قال ویه ناخذ پس قطع نظار نیکه جانیکه کل
راوی رب فیه وی خود میباشد چنانکه در بخایفته بدل این عمل از غریزی جدید است از حضرت عزت
شده آن حدیث المحمدری منسوخ بودنش میانبد که بر اصل عندنا اقل یا بقال بخایفته است که مراد از اعطانی
قطع کل یا اکثر است چنانکه طریقه اعالم بنمود و افروخت تا نسیه یعنی بیکه تا بچه صحیح مسلم از ابوهریره مروی
ست جزو السوراب و اعطوا لعلی حالها الخ و حسن چه حدیثی از موقع تغیل دایع شده تا نسیه در کلام
فوق سب غنی شایع مختار میباشد چنانکه میگوید قال محمد بن علی بن حنفیه اعطوا لعلی بن ابی طالب
نلت و کذا و این طریقی منقولست بعمل خلفای اشعری مثل ابوالموسس و عثمان علی بن علی و غیره که در
دار از آن رقبه دستند این عبدالبر در سیاق عقلانی در صوابه در رسمه ابوالموسس عثمان بن علی و غیره
یلحظه عظیمه نام بود و تذبذب لاسا در میان محمد علی ابن ابیطالب می آمد و میگوید کانت کذا و کذا
و کذا فی منسوخ النجاة و من الابرار لندرج فی معدن الهوی و سبج آرد آه و ذکر که یار الهی نیست بر
میگوید سینه را و همچنین صلیه ابوالموسس حضرت عمر عثمان بنی و فقها بر ارسال بحیر اصباح نوشته اند و علیه السلام
کما فی الحمیدیه طریقی هم آنکه مراد از وجوب در عیب قطع ما و اما ما بنیست چینی خوب سخنان با آن
سنت بود که در عیب بنیست کذا فی المرافاة و از بنیاست که در عاب آرد قد اخذنا الحق القصه ان
عمر و جماعه من الکاتبین و اشخصه الشیخی و ابن سیرین و در بار میگوید بنیست لعلی بن ابی طالب
ان یا خذ من الحینه و اذ اطلال و من اطراف الحینه و این طریقی نیز از فم حروف طلعت و حسب
نوزله ابصار و معنی المغنی می آرد ظاهر است که این لفظ عیب بجای مجمل بصینه مجهول است پس از وارد
نمی شود چه معنیش بسبب باشد یا معنی نماید که این نوعی خلاف فساد الفاظ و عبارت مشکله ترشید و بیست و یک

۲. رسال‌الطیلس است که مملایان را تقیید قد مضیعه را در اقتبای و نقیای کاهمین در جواب ابن شهاب و در این

کرده اند اول تا که صاحب شمع القدر بر آن رفت و آن نسبت که از راوی این حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

مادرای مقبلة ثابت سلمانی بخاری کان ابن عمر زاد الحج او اعمر برص علی بحیثه ما فضل الله

و بعد از آنکه او را در آسای و در میان سخن آگاه کرد و آن را به احدی پس از آنکه از او پرسید که
 ای پسر من، تو را چه می آید؟ و گفت: ای پسر من، تو را چه می آید؟ و گفت: ای پسر من، تو را چه می آید؟

شده آن حدت المحموان منسوخ بود شش میماند که بواسطه اصل عند اقل یا بقال درج است که مراد از اعطائی

قطع کل یا اکثر است مجاباً که طریقه اعاجام برزود و افروختن نمائید یعنی بیکند انداختن در صحن مسلم از ابوهریره مروی

من جزو السورب اعطوا الحی خالفوا الخموس چه خبره موقع تقبیل رافع شده اند این کلام را

فوق جب غنیہ بی بی کا کہنا کہ میرا دل محمد بن علی کے حنیفہ افعال کے لئے تھا حق

قلب اللہ! اے ابنِ حق! سب سے پہلے مجھے اس میں شریعت کی تعلیم دے۔

لِيُخَوِّعَ عَلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْحَقُّ وَأَن يَصْطَرِبُوا فِيهِ فَاكْتُبُوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِّثْقَالَ ذَرَّةٍ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

وکنند فی مصالح النجاة ویزال للبر الخیر فی ممدت و هو منی سوسج آرد آید و ذکر که عیة المومنین است بر

مسکود سینه را و همچنین حمایه امیر المومنین حضرت عمر عثمان انصاری و قضاة ایزدسال محیه ابراهیم نوشته اند و علیه السلام

کما فی العمید یہ طریق و مگر مردانہ و خوب در عیب قطع ماورائما اینست یعنی خوب انسانی را

سنت قوله ودریجیست لذاتی الهامه و از حیث است در باب اولی که از حد ما می فرستد

مراد حسنه بن سعيد و ابن سيرين و در باره بزرگوارى و عظمتى كه در
از بابا خاتم الجنة اذ اطلق و مراد اطلاق و مجتبه و اهل طهره و از اولاد و اسرار و حسب

نمونه‌ای از عبارت معنی‌گویی در ظاهر است که این لفظ تحت مجامی مبدل به صیغه مجهول است پس از آنکه

نخبه دهم منبیش بستیم باشد اما نمی نماید که این نوعی خلاف فباق الفاظ و عبارت مسئله ترسیم و منبیش باشد.

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصُّكَ فِي الْوَيْلِ وَالْجَنَابِ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

[illegible]

سبب بر طبع طبعی باشد که بسیار در آمده باشد نفس شایسته را علی کار و شرح مشکوئی و در تفسیر
 الحقیقة طولاً و عرضاً لکنه مقیة بما زاد علی العضدة وهذا فی الدین واما اذا طالت الحقا
 لا یجوز فیها ان یصدر مثله و هكذا فی العالم کما یقوله در غیاث شرح غفرانی و فی الحقیقة
 فیها سبب و هو ان بعض الرجل الحقیقة فاما اذا طالت فبعضه قطعاً لان الحقیقة زینة و کذا
 کمال الزینة و طولها العاجز خلاف الزینة و اما غالی را حیا میکار و طول فطر و زینت حیره و انها می
 و خلقت از بون مبار و زبان حشمت کند کار و سخن صاحب در سبکند از سخن می آر و عجب می آید از مرد
 ریش را ز بار ریش خود را متوسلند و چه تو خود در چه خبر است و لایق فعل کما طالت الحقیقة قصه
 العقل و دجائی دیگر میفرماید از الک مردیست که بعضی کتب خوانده که آنرا ذکر الله فی کان التثلیث که الحقیقة
 و قال ابو عمرو ان رأیت طولاً لکامة قصیداً لها مائة عریض الحقیقة فاقص علیه بالحق و لم
 اعرف کویشتا در دام غالی علیه الرمد ریش است که انبوه و در چه نباشد از ریش انبوه مد و اگر از ریش
 خیل خوشنا باشد و مرد را دجائی بخشد الا تو بهی میگوید علی الاطلاق که عمل آن ریش طغای است و برون
 چنانکه گذشت از شان ایشان سبب و از حیاست که خود شان اسباب نقل کرده اند و قل ان اهل الحقیقة یزید
 الا هارون اخاموسی کان که الحقیقة فی مرتبه خصیصه و تخصیصه لاله کسی گفته اند و سبب است
 بر او و انشد و رن دیوسی میباید که در ایشان از ریشی بنامان بر خصیصت بر شان مسئله شریعی است
 بر اسمش و درش فرج و بنود و جوایب است که ایشان را قلند که کوید و همچنین بناسیدن سبب از ریش
 نورانی در شرح مصابیح میکار و قص الحقیقة کان من صنیع الاعلیم و هو الیوم شعاعاً کثیر
 من اهل الشرک و عبدة الاوثان کلا فیهم و الهود و من اخلاق لهم فی الدین من العرف
 الموسومة بالقلندریة فی زماننا هذا طهر الله عنهم حوزة الدین و بضعة الاسلام
 و هكذا فی شروحه المشکوة و صاحب هدیه در کتاب الحی و رد خلق الشعر فی جهات مثله کما
 الحقیقة فی حق الرجل یعنی سرودن می در حق آن حکم قلند را مثل سرودن ریش در حق مرد و حیا
 در ریش و خلعت کرده بود بعضی بحث از بعضی کبریت اول ضابطین بسیاری و از ضابط و ضایع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و فرمود در طبقاتی خود را و میزاشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کنند و بظاہر که خلاف ایشان صورت
توفیر عیاضی برود که ما با حق باشد تحقق بکند و کما مرسله و از کردن سببها غایب از اجاز و مندوب
در فای مایه آرد و اما العارزی فی دار الحرب یسبب الی تطویل الشار یلکون اکتف
عن العذر و هم درست روی آن حاله بن الولید کان بطول شاربه لیکون اکتف کهلک
فی حکایه العزمین تا و لا علی الخیر مسئله که شستن با نیر که عبارت از سوزی تبخیر است با نیر
معدت و دومی در شرح مشکوٰی آرد که لباس بزرگ سیاه نشیند و کما طرک الشوارب و در شرح مرطباتیم
میگوید که اندام را بر المومنین مسخر غیری از تخمین بگوید و ملاحظه فاری تبعیت ابن حجر و باب دایم از شرح
شامل میگوید بر آبی القار و غیره آنکه لباس بزرگ الشبالتین اشیاء العزم و کان ذلک لا
العزم و لا یقوی فیہ عطر الطعم اذ لا یصل الیه و کرم الزکشی ابقاه و در شرح منبذ شافعی
می آرد ترشیدش هم باک نازد و سببی ترشیدش را از عسل بدین عطر نعل کرده است مسئله چون در سبب
دو زبانه و آب بزیان نرسد و صواب است خلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسئله اگر برود کسی زبرد
حلق نمود و یا کمال میباید حکمت ال لازم شود و اگر برود را برایش حلق نمود و همان بر یک صبر کمال
کذا فی التناخیه فصل پنجم در سوزی مبی و ابرو و غیر آن مسئله جدیدی مبی و ترشیدن آن عبارت
ملاحظه فاری در شرح عین العلم و آب حلق سبب آرد و آورده است حدیث اشعور الشجر الذی
فی الاثوب تمویج کرد و است این حدیث ابن عسلی سببی از عزم و بن شعیب میگوید ترشیدن آن قائم مقام
نصف میشود و فای خراسی آرد که در مصایبی علی مدینه می آنحضرت را المومنین علی را وصیت فرمود
انصف الاثوب فی کل شهر در بعضی مواضع ذکر است سوزی مبی چند و بکند و شود زیرا که سوزی مرض الکلیه بود
و در فردوس علی ابن عبد الله بن شبر فرموده که لا یسبغوا الشجر الذی یلکون و لا یغسلوه و لا یسبغوه
ولکن یسبغون فمما ذکره فی شرح الشرحه کذا فی المرقاة و هکذا فی العرائض و العنیه و غیرها
مسئله که رفتن سوزی نازد و از زرد حاتم شبرم افندیان نظر باشد جاز است و خزانه الروایات از فای خراسیه
می آرد یجوز فصل الاثوب الریح فی الحاحین بدار حاتم فی العنیه و فی النظم مسئله جدیدی است

و فرمود در طبقاتی خود را و میزاشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کنند و بظاہر که خلاف ایشان صورت
توفیر عیاضی برود که ما با حق باشد تحقق بکند و کما مرسله و از کردن سببها غایب از اجاز و مندوب
در فای مایه آرد و اما العارزی فی دار الحرب یسبب الی تطویل الشار یلکون اکتف
عن العذر و هم درست روی آن حاله بن الولید کان بطول شاربه لیکون اکتف کهلک
فی حکایه العزمین تا و لا علی الخیر مسئله که شستن با نیر که عبارت از سوزی تبخیر است با نیر
معدت و دومی در شرح مشکوٰی آرد که لباس بزرگ سیاه نشیند و کما طرک الشوارب و در شرح مرطباتیم
میگوید که اندام را بر المومنین مسخر غیری از تخمین بگوید و ملاحظه فاری تبعیت ابن حجر و باب دایم از شرح
شامل میگوید بر آبی القار و غیره آنکه لباس بزرگ الشبالتین اشیاء العزم و کان ذلک لا
العزم و لا یقوی فیہ عطر الطعم اذ لا یصل الیه و کرم الزکشی ابقاه و در شرح منبذ شافعی
می آرد ترشیدش هم باک نازد و سببی ترشیدش را از عسل بدین عطر نعل کرده است مسئله چون در سبب
دو زبانه و آب بزیان نرسد و صواب است خلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسئله اگر برود کسی زبرد
حلق نمود و یا کمال میباید حکمت ال لازم شود و اگر برود را برایش حلق نمود و همان بر یک صبر کمال
کذا فی التناخیه فصل پنجم در سوزی مبی و ابرو و غیر آن مسئله جدیدی مبی و ترشیدن آن عبارت
ملاحظه فاری در شرح عین العلم و آب حلق سبب آرد و آورده است حدیث اشعور الشجر الذی
فی الاثوب تمویج کرد و است این حدیث ابن عسلی سببی از عزم و بن شعیب میگوید ترشیدن آن قائم مقام
نصف میشود و فای خراسی آرد که در مصایبی علی مدینه می آنحضرت را المومنین علی را وصیت فرمود
انصف الاثوب فی کل شهر در بعضی مواضع ذکر است سوزی مبی چند و بکند و شود زیرا که سوزی مرض الکلیه بود
و در فردوس علی ابن عبد الله بن شبر فرموده که لا یسبغوا الشجر الذی یلکون و لا یغسلوه و لا یسبغوه
ولکن یسبغون فمما ذکره فی شرح الشرحه کذا فی المرقاة و هکذا فی العرائض و العنیه و غیرها
مسئله که رفتن سوزی نازد و از زرد حاتم شبرم افندیان نظر باشد جاز است و خزانه الروایات از فای خراسیه
می آرد یجوز فصل الاثوب الریح فی الحاحین بدار حاتم فی العنیه و فی النظم مسئله جدیدی است

در فردوس علی ابن عبد الله بن شبر فرموده که لا یسبغوا الشجر الذی یلکون و لا یغسلوه و لا یسبغوه
ولکن یسبغون فمما ذکره فی شرح الشرحه کذا فی المرقاة و هکذا فی العرائض و العنیه و غیرها
مسئله که رفتن سوزی نازد و از زرد حاتم شبرم افندیان نظر باشد جاز است و خزانه الروایات از فای خراسیه
می آرد یجوز فصل الاثوب الریح فی الحاحین بدار حاتم فی العنیه و فی النظم مسئله جدیدی است

و فرمود در طبقاتی خود را و میزاشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کنند و بظاہر که خلاف ایشان صورت
توفیر عیاضی برود که ما با حق باشد تحقق بکند و کما مرسله و از کردن سببها غایب از اجاز و مندوب
در فای مایه آرد و اما العارزی فی دار الحرب یسبب الی تطویل الشار یلکون اکتف
عن العذر و هم درست روی آن حاله بن الولید کان بطول شاربه لیکون اکتف کهلک
فی حکایه العزمین تا و لا علی الخیر مسئله که شستن با نیر که عبارت از سوزی تبخیر است با نیر
معدت و دومی در شرح مشکوٰی آرد که لباس بزرگ سیاه نشیند و کما طرک الشوارب و در شرح مرطباتیم
میگوید که اندام را بر المومنین مسخر غیری از تخمین بگوید و ملاحظه فاری تبعیت ابن حجر و باب دایم از شرح
شامل میگوید بر آبی القار و غیره آنکه لباس بزرگ الشبالتین اشیاء العزم و کان ذلک لا
العزم و لا یقوی فیہ عطر الطعم اذ لا یصل الیه و کرم الزکشی ابقاه و در شرح منبذ شافعی
می آرد ترشیدش هم باک نازد و سببی ترشیدش را از عسل بدین عطر نعل کرده است مسئله چون در سبب
دو زبانه و آب بزیان نرسد و صواب است خلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسئله اگر برود کسی زبرد
حلق نمود و یا کمال میباید حکمت ال لازم شود و اگر برود را برایش حلق نمود و همان بر یک صبر کمال
کذا فی التناخیه فصل پنجم در سوزی مبی و ابرو و غیر آن مسئله جدیدی مبی و ترشیدن آن عبارت
ملاحظه فاری در شرح عین العلم و آب حلق سبب آرد و آورده است حدیث اشعور الشجر الذی
فی الاثوب تمویج کرد و است این حدیث ابن عسلی سببی از عزم و بن شعیب میگوید ترشیدن آن قائم مقام
نصف میشود و فای خراسی آرد که در مصایبی علی مدینه می آنحضرت را المومنین علی را وصیت فرمود
انصف الاثوب فی کل شهر در بعضی مواضع ذکر است سوزی مبی چند و بکند و شود زیرا که سوزی مرض الکلیه بود
و در فردوس علی ابن عبد الله بن شبر فرموده که لا یسبغوا الشجر الذی یلکون و لا یغسلوه و لا یسبغوه
ولکن یسبغون فمما ذکره فی شرح الشرحه کذا فی المرقاة و هکذا فی العرائض و العنیه و غیرها
مسئله که رفتن سوزی نازد و از زرد حاتم شبرم افندیان نظر باشد جاز است و خزانه الروایات از فای خراسیه
می آرد یجوز فصل الاثوب الریح فی الحاحین بدار حاتم فی العنیه و فی النظم مسئله جدیدی است

مستلکه سزونی می بیند و پشت پا برک است و غراب میگوید مخلوق شکر الشکر و الظلم تر اطاقه
 مد در شرح ملاطمت بقیم می آرد و تر از این می بیند پای دست خلقت و هیچ ترک نیست فصل دوم در بیان
 می می می با و آن عبارت از سوزی زنیان تا حوالی ذکر مرد و فرج زن که ذاتی البحر و غیره شایع را می بیند
 که بعد از از سوزی خانه می قبل و بر دحوالی بر دوهست مسئله طعن می عانه و نفس متف آن دو وزن هم دور
جایز است که شما مکرر یسقط ماططة الشعر عن القبل والذکر بل هو فی الذکر ولی هو قاصد
ان یعلق به شیء من الغائط فلا یزله المستحب الا بالما ولا یحکم ان الله بالاعین
 و فی معناه که لا زالة بالشعف که ذاتی بقسط لانی می نسبت سزونی می قبل و بر دحوالی است و این می
 و بر بطریق است خوب آنکه مباد چیزی از بر زبان منقطع شود پس در بخوابد که آنرا استخفاف کنند که مباد بر
 اصل مخلوق تا در خواب برسد و می است بر ملاش تنگ لیکن علم گفته اند که برای تنف بهترست نظرات
 و بعد است از رفتن شوهر که از بقیادش طعن ناراض شود و نیز چون شوهر در انصاف ضاعت شوهر است
 حتی که گفته اند بهوت مرد که مجزود شوشتن نمود و نه جزوست و تنف بهوت را ضعیف میکند و اندر خلاف طعن که
 قوی می سازد و بعد برای زن تنف برای مرد طعن مناسب تا فی محله تعادل حاصل که در کذا فی المرافاة و فاکمالی که
 اولویت تنف برای زن مخدوش است بلکه تنف با نفاق الطباع و جلیله نه خای ممکن شد پس در بعضی مضرب
 می آید و این بی درین دو قول حاکی ساخته که زحمان است و است بدین تنف نکاتش لم یثبوت و زحمان
 عمر را حقن بهترست زیرا که تنف استرغای نکاتش باز در کذا فی غایة التوضیح نا فلاح العیال سلطان است
در جمیع انجا برضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا دخلت لیلا فلا تدخلی
حتى تستحکم المعیبة یعنی پنجه خدا صلی الله علیه وسلم فرمود و حکم در آن در شب از سرمه پس داخل شو ایما نمود
 را تا آنکه سه حال پس کند زن می طعن می تا کند می ایخرب ملاحظه دلالت میکند بر غمی که زن را طعن می
 انقباه و او از استخاد و ملاحظه سزونی است بهر جمله که زنان معناه ندرت سهال می که ذاتی است لسانها تعالی
 مسئله سهال ندره برای در کردن می تا جاز ترست مرد وزن بر دحوالی منور محبت بجوی و صفات خدمت
 صلی الله علیه وسلم می که در بعضی احادیث آمده که طعن می کرد و در بعضی آمده که نور می کرد و حدیث بر و جامع

در بعضی احادیث آمده که نور می کرد و حدیث بر و جامع

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية

وحدای منی برای زیارتی جائزست کمال الظنیر کما یجوز للمراة الصبیحة من حقیقتها البین
حکمها الله تعالی علیها زیادة أو نقص لا ینقص الحسن ولا یزید ولا یغیر کما یجوز
معرفة الحاجین فزیل ما بیننا لولهم البکاء وعلیه لکافی حایة التوضیح شرح الجامع
الصغیر رقم عدد کویا بن حکم من مدبر وراثت من ذکر من امشیل است سبب جواز زیارت از مرزبان
بش و از طریق اولی منع باشد مسئله که من می گویم که مانع حسن زیارتی نیست باشد جائزست و حدیثی که
عن ابن حنفیه که یجوز نقص کل شیء و کما یجوز من زیارة الحنفیه که فی زیارة الروایات و در فروع چنانکه حکمت
أحد کتبه مر حاجیه عار ضحیه نقیة ابن هانی و مضرات منو سید کاش باخذ الحاجین و
شعور و یجوز ما لکیشة الحنفیه مسئله که در واد و دیگر منی و زیارتی کمال لازم بر کسی که باطن
نویسند به حب و ماکینه و در زیارتی و زیارتی که زیارتی کرده نیست زیارتی لازم شود که فی الزیارة
باب و دوی ازین برای چه دوران فصل اول و دوی سومی عانه دوران چند مسئله
مسئله نزدان منی خلق شایر و امام یوسف گفته لا باسن است در خطاب المؤمنین و آنکه یجوز شجر
خلق و عن ابی یوسف که آنکه یجوز لک مکه فی العکبریه و نیز خطاب المؤمنین که یجوز خلق
الطوف و اما یجوز بالحکمة مسئله نزدان منی منی و جیدان آن مدبر و جائزست که چند منی که سبب است
در آب و آبی و لا یجوز بالخلق و السقف و ولی و لا علی فاعی شرح مشافعی نقل سید که منی از حد
او بر برهنت که منی است بل است نفست بر که منی نقل از طریقت حکم و در منی منی که بر کثرت و در امام
کو منی نقل است کسی که بران و باشد لهذا امام شافعی فرموده است حکم جی الشیعة شفعة لکن لا اقول
علی التوجع میگویم که منی است که قدرت بروج منی امام غزالی میگوید منی بهترست برای کسی که بران
معنا و باشد و آنکه منی است و منی بوده باشد و منی کافیت بر که در فضا و از انبی و المعنی می باشد و
انطاقت و آن خلق نیز حاصل اند فی الاحیاء و خطاب المؤمنین و در توضیح خواصی شرح صحیح بخاری می گویند
که در از دوی نقل ابتدا بهین سازد و این منی عبد که بر که در فضا و از انبی و المعنی می باشد و
شفع متوقف کرد و بر که نظر منی از اوخته دور کرد منی را بر منی از اوخته منی شف و منی و نور

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خير البرية

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

منه سمانهای درخت عریض و دمی و رنگ که مال برش باشد و خنک باشد سیاه حضرت دیگر نیز برین
 کرده و تود و حد و دمی و دشته لطاعت می آید و صحت رسیدن است که این بر همین ابو که بعدین نمی آید و
 خضاب میگرد و بخار که نام گویا نیست و یک رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ و آن سیاه نیست آنکه برین سیاه
 کرده و برین محمول است ازین تخمین منتفیست خاطر که در حصول سواد خالص از اجتماع کرم و سانسیم نیست
 کف لاکه بر یک از هر دو سواد خالص می آید اما خضاب برین ظاهر است و آنکه برین خضاب ثبات مثل سانسیم
 و غیر آن دان الکرم فیه جمع کسین حال بود و با هم لا محاله دوست نمی باشد میان هر دو از حیث که عقلا
 کوبه الکرم الضرف و حجب سواد آقا بالا که الحمر و الحنا و حجب الحمره فانسیمها لهما و حجبها لهما
 السواد و الحمره کذا علقه القاری علی تجربه نیز برین شهادت دارد و چنانکه خبری که بعد از خبر سانسیم
 و الکرم جمیعاً کما سواد بل خبر صفره الحنا و حجبها لهما و حجبها لهما و حجبها لهما و حجبها لهما
 یبلغ الی السواد کذا را کناه و شاهدانه کذا فی جمع الوساوئل و علی قاری بعد نقل برین و این که
 حلیه با مختلف می باشد اگر که غالب یا بر زنا باشد سیاهی آورد و الا برین را که خوف که چون از قیاس منسوب
 و مستقایل یک کرم صرف برین آید معلوم شد پس از خط سابه قدر که باشد لا محاله یک درفش باقی خواهد بود بل آنکه
 خواهد کرد و در قدر سانسیم چون یک عینه حضرت صدیق برین آید منتفی شده لا محاله بران قدر خط محمول کرده شود که
 زان سواد و ف حاصل گردد و آن علی قاری درین شکوه می آید که خضاب سیاه منسین عثمان منی اند منسین با وجود
 نیست عیار کلام که عینا منسود شد و چون کرم با تخمین تحقیق که غیر یک بل است و برین بار یافته و غیره
 نوشتند و جمعا منسود شد آری خضابیکه برین بار شنبه از در یک بل خضاب است و یک برین بل شنبه
 صرف باشد بل آن حضرت و حبش با خاد و صورت دارد که آنکه و لا سوبه با ابعاد کسین سانسیم و بعد برین بل
 طریق رنگ سیاه خالص حاصل میشود و آنکه قدر یک ربع خضاب برین برین بل با یک سانسیم با آب و خط
 کرده و در کتاب گذارد و بعد سانسیم استعمال نمایند این طریق اگر چه سواد حاصل میشود لیکن زیاده و بی نظری
 نمایان باشد نه مشابه سواد اصلی و بر قدر که زان ضا و منسوم با یک خواهد شد و کسین بل منسوم خواهد بود
 کسانیکه حصول سواد خالص از اجتماع این مرد و سانسیم شسته اند و در رفع شنبه مذکور تلف کنند و کینه حدت منسوم

و این که در کتاب گذارد و بعد سانسیم استعمال نمایند این طریق اگر چه سواد حاصل میشود لیکن زیاده و بی نظری نمایان باشد نه مشابه سواد اصلی و بر قدر که زان ضا و منسوم با یک خواهد شد و کسین بل منسوم خواهد بود کسانیکه حصول سواد خالص از اجتماع این مرد و سانسیم شسته اند و در رفع شنبه مذکور تلف کنند و کینه حدت منسوم

فی القادی الا برهیم الشاهیه ناعلا عن العواد ودر ترغیب الصلوة از متغن آورده که زکرم کردن از ان
 روایت مروان بن زناثر شمس و احادیث شملیه از تغیر شیب مخالفت اهل کتاب دلالت بر شیب اختصاص
 دارند و از اینهاست حدیث **ان الیهی و الصادی لا یصغون فحالیهم و انا الشحان**
 عن ابی هریرة و مثال آن چنانکه در سابق گذشت از سخاست که بسیاری از صحاب کبار مثل ائمه
 و امام حسین و عثمان بن عفان بنی اعد منهم خطاب میفرمودند و احادیث فضیلت سپیدی شیب دلالت
 بر خلاف آن دارند مثل حدیث نزدی ابن ابی اکرعب بن مره من شاب شکبه فی الاسلام کا
 که **نور اوجره القیمه** هر که پر شدن باشد در اسلام پری و سپیدی مویش نور خواهد شد برای او در قیامت
 و مثل حدیث طبرانی بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یکنه **لغیر الشکب** یعنی بغیر
 صلی الله علیه و سلم که ده میداشت تغیر پری او لهذا بسیاری از صحاب خطاب میفرمودند از مثل **المرسل**
 و سلمه بن اکوع و ابی بن کعب غیر ایشان پس در تطبیق در روایات مسعودیست اعتبار نزدی
 حکم خطاب برای کسانیست که شیب آنهاست و کامل باشد و برای کسانی که شیب آنها را درون باشد خطاب
 آن حکم را نماند و در ملا علی قاری در شرح شتال می آرد ظاهر حدیث دلالت بر ولایت خطاب علی الاطلاق
 دارد و غیره از اخبار مخالف اهل کتاب که اگر گویند که عادات اهل یمنه بزرگ خطاب باشد در حدیث و کتب
 اولست الا خدا و در قافه میگوید بعضی علمای گفته اند که بنی مشایخ اهل کتاب برای دو موایست تا بمانند
 اهل لغای لازم باشد که اگر نه موهای یک رنگ سپید باشد حاجت تغیر نیست اما احتمال دارد که تغیر شیب مخصوص
 باشد آنکه در غیر پر شده باشند تا بعد اسلام بنیز شیب قوی معلوم شوند دلالت نکنند بر غمی قضیه ای فاذا کرس
 بنایت سپیده هشت و آنحضرت او را بعد اسلام آوردش برای خطاب حکم فرمود و محتمل که حکم خطاب مخصوص
 اهل جیه و برای اظهار قوت و هیبت و در ظاهر ارقام انحراف که در این اجتماع مستبعد نماید بر خطاب مطلقا
 است اگر چه در غیر حالت جیه باشد آری خطاب یا مخصوص مجاهد است که اسب شنباه چون آنحضرت
 شیب او فرموده و متغالی در جواب حضرت علی علیه السلام از او قاربا آورده پس وجه فرمودن حضرت
ما ساء الله بالشکب که در روایات متعدده آمده هیست اعتبار چون ایشان بالنظر آنحضرت

۴
 فی القادی الا برهیم الشاهیه
 روایت مروان بن زناثر شمس

۴
 فی القادی الا برهیم الشاهیه
 روایت مروان بن زناثر شمس

یا ربی در آن حالت علی از سئله ^{فما خرجت} شکر گزین شکر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مخصوصا و من با بر و احدی از ایشان و الگفته بعد روایت مذکور نقل کرده اند و نیز در شایع مذکور است
 در دست راست شکر رسول الله صلی الله علیه و سلم مخصوصا و در دست چپ شکر حضرت را خضاب کرده
 ظاهر را احادیث مطهره و بعد از تعارض از روایات ثبوت خضاب حضرت در دفع این تعارض گویند که کسی
 شبیه حرکت که موی مبارک فی نفسه زیر پر می سرخ شده بود و در خضاب که قبل از چسبیدن موی مبارک میبود
 سبب میشود و آنچه در بعضی از روایات بعد آن مخصوصا آمده بطور تشبیه است یعنی چنان سرخ شده بود و
 که خضاب نمیداد و مراد از تنصیر محیه مبارک بوسن از عفران البیدن آن باست برای شستن و نظافت
 خوشبو اکثر محبوب میداشت و ازین جهت اقول در کتب ما خضاب موی مبارک مقصود نبود چنانکه بعضی خضاب
 کمان برده اند و نیز گاهی حضرت منار بر سر مبارک خود برای دفع حرارت و صیاح میکند پشت آوی چون
 مبارک را فی الحقیقه از گردش منیر و در خضاب بعید بود و بحقیقت نبود و لالت میکند بر بعضی حدیث صحیح
 بکنه یقضی داسه و لا یشل و بر آیه ردع ^{من حاکمها} الترمذی می برد از خانه خود
 می نشانده خود را که غسل کرده و بر سر مبارک لطمه های خنابانی بود در خارج از عهد الوهاب متفق است که این
 خضاب نبود زیرا که موی مبارک خضاب بود و یا رنگ نیکر بلکه مقصود تغذیه و تطهیر بود که در آن شست
 و پاک میساختند آب کران چند موی شریف که سفید بود در آن رنگ میکردند و بافته شدن موی مبارک
 مخصوص تر از ام سلمه یا زهرا و انس رضی الله عنهما چنانکه در دست نالت بر زمین دارد و که خود آنحضرت آنرا
 مخصوص ساخته بود و آن ام سلمه یا انس برای تبرک آنها را مطیب میداشتند از عقیقه مخصوص نموده و برای
 غرض آنها حقیقه که من ساخته باشند و موی مبارک را از او بریده آورده و لکامات الی صلی الله علیه و سلم

در بعضی از روایات

در بعضی از روایات

در بعضی از روایات

در بعضی از روایات

خضاب من کان عینک شیء کمن شیء لیکون اکتی کذانی مع الوصال علی های درو نظیر من میگوید چنان
 دوی بعد از من ملاحظه کرده و در عیادت موی مبارک هیچ چند و میان موی مبارک و بسیار رنگی که در میان موی مبارک
 حضرت خضاب فرموده اند و معروف گوید در خیالت موی خضاب بود و خضاب را در حال آنکه خضاب بود از جهت
 کسی نقل نمانده بل خودی خضاب بود و نیز فرموده که کما سن اما متبشیر خضاب و وجه تطهیر که بعد از آن خضاب

رضاب ربه شیب سید و در تار محدث شیب در آن مان سبانه مان سید و نه میر سید
یا که حدیث غیر شیب انا مع حدیث حسن بری خیال کرده باشد که فی المخرج ناظر علی الموضع
خضاب زرد بهتر است از خضاب سبز و آن بهتر است از خضاب بنفشه و سبز بود و از این حدیث
مرسوم است **عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ قَدْ خَضَّبَ بِالْحِجَاءِ فَقَالَ مَا أَحْسَنَ هَذَا لَكَ**
مَرَّ آخِرُ قَدْ خَضَّبَ بِالْحِجَاءِ وَالْكَفِّ جَمِيعًا فَقَالَ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ هَذَا لَوْ مَرَّ آخِرُ قَدْ خَضَّبَ
بِالصُّفْرِ فَقَالَ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ هَذَا أَكْثَرُ کذا شد بر غیر خدا مرد که تخمین خضاب کرده بود و بجا پس
فرمود آنحضرت چه عجب نیکوست این پسر که شد مردی دیگر که خضاب کرده بود و بجای آنکه هر دو پس فرمود
این بهتر از اول است یعنی از خضاب بنفشه بهتر است که گری که تخمین خضاب کرده بود و زرد و پس فرمود
آنحضرت این بهتر است از سبزه بنفشه و در میان خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم همواره میفرمودند
آنحضرت خود استعمال خضاب نموده اند بر بیل حدیث مجعین غیر با بطریق متعدد از انس است **عَلَى النَّبِيِّ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَخْضُبْ لَمْ يَبْلُغْ شَيْئًا إِلَى الْحِجَابِ بِبَيْلِ حَدِيثِ سَلَمٍ از انس حدیث
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاتَّكَانَ الْبَيَاضُ فِي عَفْقَتِهِ وَفِي الصُّدْعَيْنِ وَفِي
الرَّاسِ بخدا ای خضاب کرده است و غیر خدا صلی الله علیه و سلم و جز این نیست که سبیدی بچه ریش و حدیث
در آمدگی بود و تیر و در دهن که سبیدی سبیدی آنحضرت آنقدر کم بود که بنگارم ندین نامعلوم میشد و گفته اند
تا بست ز سبده بود و در بعضی با همده با همده نموده و مختار بعضی از محمد نبی و نه با است که آنحضرت صلی الله
و سلم خضاب فرموده است بر بیل حدیث مجعین بود و او دو سنائی و محمد بن عبد الله بن عمر بن حفص بن حمزه بن ابی
و الزکریا آن خضاب زرد و غیر نموده آنحضرت ریش مبارک خود را بکیا و سس بی نور عطران بر بیل حدیث
مجعین از ابن عمر را است **عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَصُغَ بِالصُّفْرِ وَبِهِمْ خَضَابُ صَالِ**
وَلَمْ يَكُنْ خَضَابُ بَزْدِي سَفَرٌ بود و بر بیل حدیث نزدی از ابو رثبه را است **الشَّيْبُ أَحْمَرُ وَحَاكِمُ** آنکه
مادرین جدا آورده و شبیه است **خَضَابُ بِالْحِجَاءِ** و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رثبه روایت
کرده **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْضُبُ بِالْحِجَاءِ وَالْكَفِّ** کذا فی بعض الوصا فی از عثمان بن عبد الله

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه
خضاب سبز

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه

خضاب زرد و سبز
خضاب بنفشه

سبحانه اية النور في تعلق بالاطفال والاشعور

[illegible]

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که هر که در این کتاب بخواند...

سید خندان اوقات در این کتابی تا پیش از خواب چون میبایستی حضرت را محضوب بزم و بیشتر اوقات
بهمان بود و در خواب بعل کریم و در آن خواب غلبه می نمود و در خواب که در بعضی اوقات
شده چنان بود و در این یک خبر داد و آنچه در هر یک مما در آن است اما آنچه عسقلانی میفرماید میسر لم یبلغ
آنست که کامل خواب نبوده و در بعضی منافی لغزش خواب نیست اتم الحروف که در این فرقی جبهه نبور تطبیق حدیث
که مضیبت حاصل شد و در آنم فرمودی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی از اوقات
فرموده است بلیل حدیث فرمود که از عبد الله بن عمر و محمد بن جعفر که در آن اول منبوت شد فاقن در حدیث
حضرت با وجود آنکه شیخ معتدل آن بود و حدیثی معتدل می گفتم اند و آن است که زنان کرده و سید زید
را غالباً و هر که کرده و چند خبر را از آن حضرت کافشود و حدیثی در مخرج الهی و حدیثی
که بسیار در حدیث فوت و حدیثی مهابت در حدیثی اعدای من کمالیست که در تقویت دین آنها شریک است
و غنی نام در خصوص در زمان نبوت که جاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن بان اغلب بود و حدیثی
آن که در آن حضرت را شکیک و صورت ضعف و عجز نماید و موسوم گردانید و حدیثی آن حضرت صحابه او و حدیثی
که نشسته با لیل شب و در هر یکی از عرض بود و حدیثی که آن چند شمر محبت خوف حضرت و حدیثی
فرمود شکیبایی هو و الواقعه و لکن تسلا کتعم بکسلا و ولاد الشمس کورت و حدیثی
که در صورت شب غلی غفوری که او یا در این مورد است حدیثی قاف و زنا فاته در آن و ششم الرساله شاکرین
الحبله المتقدمه الغزاه و الضلله علی ما اننا نزاله من نصف در اینجا از تحصیل علی من المصطفی
ش
بعد حدیثی در غفار و حدیثی آن حضرت صلی الله علیه و سلم علی الاطهار و اصحابه یکبار یکبار بین محمد و علی علیه السلام
توسط قهر که ضلع الله آباد که این ساله در آن تو کافهای می بود و حدیثی که در آن کلمات ذکری می باشد که الله
مولانا و مولی الکرام و حدیثی در آنم شاه گشود و حدیثی که ملک حاکم دین در آن سند کار و
فرمودی که هر که در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند
فرموده است که هر که در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند و در این کتاب را می بیند

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که هر که در این کتاب بخواند...

در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود که هر که در این کتاب بخواند...